

بررسی علل تداوم سیاست‌های تورم‌زا در ایران از منظر سطح تحلیلی توسعه

سعیده علیزاده^۱فرشاد مؤمنی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۲

چکیده

هیچ متغیر اقتصادی مانند تورم، جامعه را با آشوب‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی امنیت ملی مواجه نمی‌کند. تورم، اعتماد در ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به شدت کاهش می‌دهد و موجب کاهش معنی‌دار کنترل اجتماعی می‌شود، و بنیة اقتصادی اجتماعات را در راستای حفظ سطح واقعی کنترل‌های بازدارنده تحلیل می‌برد و فرسایش می‌دهد. بنابراین، بی‌جهت نیست که در عرصه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، اجتماعی در مقیاس جهانی، تا این اندازه بر روی آثار سیاست‌های اقتصادی بر تورم، حساسیت اعمال می‌شود. در این پژوهش، با استفاده از رویکرد تحلیلی اقتصاد سیاسی توسعه، به دنبال چرایی اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا و تداوم و تقویت آن در اقتصاد ایران طی سال‌های ۱۳۹۸-۱۳۶۸ بوده‌ایم. در این پژوهش، با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی بر پایه داده‌های رسمی (اسناد)، سعی شده از جنبه شناختی با تصحیح دیدگاه نسبت به علل تورم در اقتصاد ایران، به بررسی اینکه چرا از منظر اقتصاد سیاسی، اراده سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران، گرایش به اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا دارد، بپردازد و با اتکا بر ادبیات اقتصاد سیاسی تورم، آثار تورم را بر شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی مبتنی بر اعتماد، مورد ارزیابی قرار دهد. در این پژوهش، مسأله اصلی، وضعیت نامتقارن نفع برندگان و زیان بینندگان از این سیاست در ساحت‌های سیاست و اقتصاد دانسته شده و به دنبال پاسخ به سؤال اصلی تحقیق، یک منطق صحیح هدفگذاری تورم را نه به عنوان قاعده سیاست‌گذاری کوتاه مدت بلکه به عنوان یک چهارچوب سیاست‌گذاری بر محور افق‌های میان‌مدت و بلندمدت معرفی می‌کند و با تأکید بر ضرورت حفظ توانایی بانک مرکزی برای حل مسائل کوتاه‌مدت، نیاز به برنامه‌ای فراگیر و همه جانبه تحت عنوان تولید محوری (بر پایه کاهش فساد و تحول نظام پاداش‌دهی) را شاهره اصلی حل پدیده تورم معرفی می‌نماید.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی تورم، تورم، سطح تحلیلی توسعه، تولید محوری

طبقه‌بندی JEL: E23, E69, O11, O2

۱. استادیار پژوهشکده اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل).

saedeedeh.alizadeh@modares.ac.ir

farshad.momeni@gmail.com

۲. استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

۱. مقدمه و بیان مسأله

تجربه‌های تاریخی پرشمار، حکایت از آن دارد که اگر یک ابزار سیاستی در یک کشور خاص تحت شرایط خاص، به نتایج خاص منجر شده باشد، هیچ دلالتی برای اینکه در کشورهای دیگری با شرایط متفاوت حتی اگر دقیقاً همان فرایندها طی شود، به نتایج مشابه برسند، وجود ندارد. باتوجه به اینکه در تحلیل‌های سطح خرد و تحلیل‌های سطح کلان از جنبه روش‌شناختی، یک ویژگی مشترک این است که تحلیل‌های خود را از اساس بر تشابه عاملان و بازیگران در نظر گرفته‌اند (گیلپین، ۱۳۹۶).

امروزه سطح تحلیلی جدیدی به نام سطح تحلیلی توسعه به رسمیت شناخته شده که بر محور توجه به تفاوت‌های شرایط و مسائل کشورها، از دریچه جدید به موضوعات نگاه کند (مومنی، ۱۳۹۹)؛ دریچه‌ای که نگرش آن، متفاوت از دو ابزار سطح تحلیلی خرد و کلان باشد و با رویکردی میان‌رشته‌ای، به واکاوی علل موفقیت و شکست کشورها در عملکرد خود بپردازد. در میان مسائل مختلفی که در اقتصاد با آن روبه‌رو هستیم، هیچ مسأله‌ای به اندازه تورم، دارای آثار و پیامدهای چندوجهی نیست و به اندازه تورم، جامعه را با آشوب‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی امنیت ملی مواجه نمی‌کند. و هیچ متغیر اقتصادی به اندازه تورم، دارای آثار کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت نمی‌باشد. بنابراین، بی‌جهت نیست که در عرصه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، اجتماعی در مقیاس جهانی، تا این اندازه بر روی آثار سیاست‌های اقتصادی بر تورم، حساسیت اعمال می‌شود.

مسأله‌ای که طی این پژوهش می‌خواهیم به آن بپردازیم، این است که مرور روند سیاست‌گذاری اقتصادی در اقتصاد ایران در بیش از سه دهه اخیر، نشان دهنده غلبه یک الگوی خاص اندیشه‌ای و اقتصاد سیاسی بر عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی و سیاست‌های اصلی (در طراحی و اجرا) برای اصلاحات اقتصادی در ایران است. الگویی که در طراحی راهبردهای اصلاحی، اولویت نخست را به اصلاحات قیمتی می‌دهد و برای اصلاحات نهادی، چنین تقدمی را قائل نیست. جالب‌تر آنکه تغییرات دولت‌ها و روی کار آمدن سیاستمدارانی با دیدگاه‌های کاملاً متفاوت و حتی تکیه زدن اقتصاددانانی با رویکردهای مختلف بر صندلی‌های اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی نیز تغییر چندانی در این روند بلندمدت ایجاد نکرده است^۱. و همچنان شاهد اتخاذ مداوم سیاست‌های تورم‌زا و رکودآفرینی هستیم (که در این پژوهش تمرکز اصلی ما بر مسأله تداوم اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا است) و باز اصطلاحاً در بر همان پاشنه چرخیده است.

در نگاه به مسأله تورم از سطح توسعه به دلایل پرشمار، هیچ رویکردی به اندازه رویکرد اقتصاد سیاسی از قابلیت بالای توضیح‌دهندگی برخوردار نخواهد بود. رویکرد اقتصاد سیاسی توسعه، یک رویکرد غایت‌انگار است که از طریق تمرکز بر بازنده‌ها و برندگان نهایی سیکل‌های معیوب سیاست‌گذاری در اقتصاد، ریشه اصلی مسائل را تشخیص و مورد تحلیل قرار می‌دهد. آنچه که هدف اصلی این پژوهش است، توضیح چرایی گرایش عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی ایران به اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا از منظر اقتصاد سیاسی، با تأکید بر نگاه سطح توسعه است.

این پژوهش، به این صورت سازماندهی می‌شود: ابتدا به بررسی مبانی نظری تورم پرداخته می‌شود. در ادامه بحث، ادبیات نظری مربوط (تورم و سطح تحلیلی توسعه، آثار تورم بر شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی، پاسخ به این سؤال که چرا اراده سیاسی به سیاست‌های تورم‌زا تعلق می‌گیرد؟) مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، راهکار خود را برای برون رفت از چرخه باطل تورم در اقتصاد ایران بر مبنای منطق صحیح هدفگذاری تورم ارائه داده و در قسمت پایانی، به جمع‌بندی موضوع و ارائه پیشنهادات پرداخته خواهد شد.

۲. تورم

۲-۱. بررسی متغیر تورم از آراء اندیشه‌ای چند متفکر برجسته (آدام اسمیت، جان مینارد کینز، داگلاس نورث و مایکل راس)

اسمیت در کتاب ثروت ملل خود که اول بار در سال ۱۷۷۶ انتشار یافته است، تصریح می‌کند که وارد ساختن شوک‌های کوچک و بزرگ به قیمت‌های کلیدی، فضای اقتصاد ملی را رانته می‌سازد. از این زاویه است که اسمیت رانت را معلول نوسانات قیمت و تحولات دستمزد و سود را علت آن دانسته و از یکدیگر تفکیک می‌نماید. ضمن آنکه مفاهیم رانت و فساد درهم‌تنیدگی تمام‌عیار با یکدیگر دارند و برای نخستین بار در تاریخ اقتصاد مدرن، برخلاف تصورات رایج، این نه دیوید ریکاردو که آدم اسمیت بوده است که ذهن سیاست‌گذاران و استراتژیست‌های انگلستان را نسبت به مسأله رانت و آثار و پیامدهای آشفستگی‌آور اقتصادی و اجتماعی آن حساس کرد.

وی در کتاب ثروت ملل خود، مسأله تفاوت رانت با مزد و سود را برجسته ساخت و افقی سرنوشت‌ساز در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی به روی آیندگان گشود. وی می‌نویسد که توجه داشته باشید که رانت به شیوه متفاوت با دستمزد و سود (سهم عامل نیروی کار و سرمایه) در ترکیب قیمت کالاها وارد می‌شود؛ به این معنا که رانت برخلاف مزد و سود، موجب نوسانات قیمت نیست، بلکه رانت خود در نتیجه نوسانات قیمت، موضوعیت پیدا می‌کند (اسمیت، ۱۹۶۰، ۴۱۲).

کلید بحث در این ماجرا، این است که نوسانات مزد و سود به این اعتبار فضا را رانته نمی‌کند که به موازات افزایش دستمزد و سود و خلق تقاضای جدید از این ناحیه، عرضه کل نیز افزایش متناسب یا بیش از افزایش سطح تقاضای ایجادشده را تجربه می‌کند، اما هنگامی که به صورت ناگهانی به قیمت‌ها شوک وارد می‌شود، این تغییر معنی‌دار در عین حال که نیروی محرکه جهش تقاضا می‌گردد، درحالی که چیزی به عرضه کل یا موجودی کالایی جامعه اضافه نکرده، و این گونه است که خلق رانت از طریق افزایش ناگهانی قیمت‌ها، نیروی محرکه درهم‌ریختگی و آشفستگی اقتصادی، اجتماعی می‌شود. در این صورت و در این شرایط، انگیزه‌های تولید رنگ می‌بازند و بخش‌های غیرمولد، موتور خلق ارزش در عرصه اقتصاد خواهند شد. نابرابری به صورت فزاینده در چنین شرایطی رشد خواهد

کرد. این نابرابری را هم، می‌توان در ساخت اجتماعی و اقتصادی و هم، در عرصه توزیع قدرت سیاسی مشاهده کرد که نتیجه این امر نیز چیزی جز گسترش و تعمیق فساد و شدت گرفتن وابستگی به دنیای خارج نخواهد بود (مومنی، ۱۳۹۷).

در نقطه عطف مهم دوم در اندیشه‌های اقتصادی پس از اسمیت و همراستا با وی در این زمینه، جان مینارد کینز نیز تصریح می‌کند که در میان متغیرهای کلیدی، هیچ مسأله‌ای به اندازه تضعیف ارزش پول ملی، آشفتگی آور و بحران‌ساز نیست:

«برای واژگون نمودن اساس یک جامعه، هیچ وسیله‌ای ظریف‌تر و مطمئن‌تر از کاهش ارزش پول رایج نیست. این فرایند، تمام نیروهای پنهان قانون اقتصادی را در جهت نابودی به کار می‌گیرد و این عمل را به گونه‌ای انجام می‌دهد که حتی یک نفر از میلیون‌ها نفر نیز متوجه آن نمی‌شود». کینز این عبارت را پس از مشاهده تجربه جنگ جهانی اول در کشورهای اروپایی به طور کلی و در انگلستان به طور خاص، مطرح کرده است؛ جایی که فشارهای ناشی از هزینه‌های جنگی، انتشار پول بدون پشتوانه را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت و از این طریق، اقتصادهای اروپایی را با پدیده شوک تقاضا و شدت‌گیری تورم روبه‌رو می‌ساخت. کینز بیان می‌کند که سیاست‌های تورم‌زا، اساس جامعه را تهدید می‌کنند. وی اولین و بزرگترین تهدید سیاست‌های تورم‌زا و پدیده تورم را، تزلزل و بی‌اعتباری همه قراردادهای اقتصادی عنوان می‌کند (کینز، ۱۹۲۰: ۲۲۰).

کینز بیان می‌کند که بررسی آثار تورم، نباید به این جا ختم شود، بلکه می‌باید آثار اجتماعی تورم را از دریچه‌ای جدید مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. وی همچنین تورم را مهم‌ترین عامل و نیروی محرکه نابرابری‌های ناموجه و بزرگترین عامل گسست اجتماعی معرفی کرده و نتیجه می‌گیرد که تورم برای فضای حیات جمعی تولید فاجعه به بار می‌آورد (همان).

طی دهه‌های اخیر، مایکل راس نیز به عنوان یکی از نظریه‌پردازان مطرح اقتصاد سیاسی رانتی، تصریح می‌کند که شوک درآمدی، چه به صورت ارزی باشد و چه، ناشی از جذب سرمایه‌های خارجی یا وام‌گیری خارجی و یا از طریق انتشار پول پر قدرت در درون اقتصاد ملی حاصل شده باشد، سه پیامد سرنوشت‌ساز برای یک کشور در حال توسعه رانتی به همراه خواهد داشت. از دیدگاه او، تغییرات ناگهانی و شدید درآمدی، فرایند بودجه‌ریزی نرمال را درهم می‌شکنند، فساد را گسترش می‌دهد و مشروعیت دولت را به ویژه از کانال دخالت‌های گروه‌های ذی‌نفع تضعیف می‌کند (راس، ۲۰۰۳: ۸). به همین دلیل است که نورث و همکاران در تحلیل‌های سطح توسعه، یکی از نشانه‌های دولت کارآمد را، نحوه مواجهه با تورم دانسته و براین باورند که رشد تورم قابل ملاحظه، به این معنا خواهد بود که خلاقیت و تولید مبتنی بر فناوری، اساس نظام پاداش‌دهی در ساختار نهادی آن جامعه نیست. در جامعه‌ای که تورم وجود دارد، دولت، نمی‌تواند به درستی کالا و خدمات عمومی با کیفیت ارائه کند. بنابراین زمانی که جوامع قادر به حل و فصل خردورانه مسأله تورم نباشند، قدرت انعطاف و کارآیی

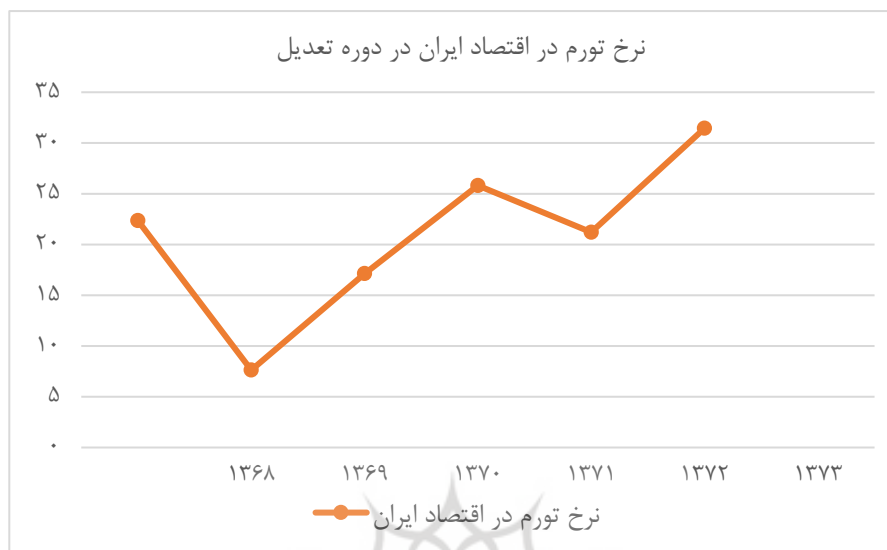
تطبیقی در نظام حیات جمعی به حداقل می‌رسد و می‌باید مسأله تورم را از طریق کانال‌های خوشونت، بحران کمیابی، بحران تولید و فلاکت، مورد بررسی و ارزیابی قرار داد (نورث و همکاران، ۱۳۹۶).

۲-۲. تورم و سیاست تعدیل ساختاری در اقتصاد ایران

نیلی (۱۳۷۶)، در مقاله «ارزیابی تجربه تعدیل اقتصادی در ایران» آورده است که سیاست‌های تعدیل اقتصادی با هدف برقراری قیمت‌های تعادلی در تمام بازارها تا پایان دوره زمانی برنامه اول در کشورمان به اجرا درآمد. تلقی کلی آن بود که در سال ۱۳۷۳ از یک سو، در مورد هیچ کالا یا خدمتی بازار دوگانه وجود نخواهد داشت و از سوی دیگر، دولت با بودجه‌ای متوازن و بدون اثرهای فزاینده پولی و در زمینه‌ای غیرتورمی، هدایت اقتصاد کشور و نیز ارائه خدمات عمومی را تداوم خواهد بخشید. سیاست‌های اعلام شده، حاکی از آن بود که قیمت‌های بازار آزاد به میزان چشمگیری کاهش خواهد یافت و وفور ناشی از تولید انبوه واحدهای تولیدی، وضعیت رفاهی مطلوبی برای جامعه پدید خواهد آورد.

با آنکه آنچه در آن دوره به اجرا گذاشته شده بود، عنوان برنامه تعدیل ساختاری را یدک می‌کشید، نیلی تصریح می‌کند که به جای پایبندی به برنامه‌های اجرایی مصوب در چهارچوب سیاست‌های کلی برنامه اول توسعه کشور، آنچه ملاک عمل قرار گرفت، اداره روزبه‌روز سیاست‌های تعدیل بود؛ که این همان منطق تمرکز بر تعادل‌های لحظه‌ای در چهارچوب آموزه‌های نئوکلاسیکی است. نیلی در ادامه می‌نویسد که تلقی آن بود که با کاهش قیمت ارز رقابتی، هزینه تولید کاهش می‌یابد و در نهایت، قیمت محصولات پایین خواهد آمد. دوم، آنکه چنین تصور می‌شد که قیمت واقعی ارز در حالت تعادلی، حتی از ۶۰۰ ریال هم کمتر است، اما در عمل، ناسازگاری بین سیاست‌های تعدیل نرخ ارز و سیاست‌های تعدیل کالا در نهایت، سیاست تعدیل را دچار مشکلی کرد که خود برای مقابله با آن، ایجاد شده بود (مومنی، ۱۳۹۷).

این عبارات، نشان می‌دهد که مشکل اصلی برنامه تعدیل ساختاری و شکست فاجعه‌آمیز آن در ایران، بیش از آنکه محصول نقص‌ها و اشکالات اجرایی باشد، به تناقض‌های دورنی این برنامه مربوط است. نیلی درباره آثار جهت‌گیری‌های معطوف به ارزش پول ملی به همراه خصوصی‌سازی و آزادسازی‌ها در دوره برنامه تعدیل ساختاری می‌نویسد که رشد اقتصادی در سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۲ به مراتب پایین‌تر از سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ بود و در مقابل نقدینگی طی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ تقریباً به میزان صددرصد افزایش یافته بود. در نتیجه، ظرف فاصله زمانی ذکر شده، جامعه افزایش ۷۶ درصدی شاخص قیمت‌ها را تجربه کرده بود (همان).



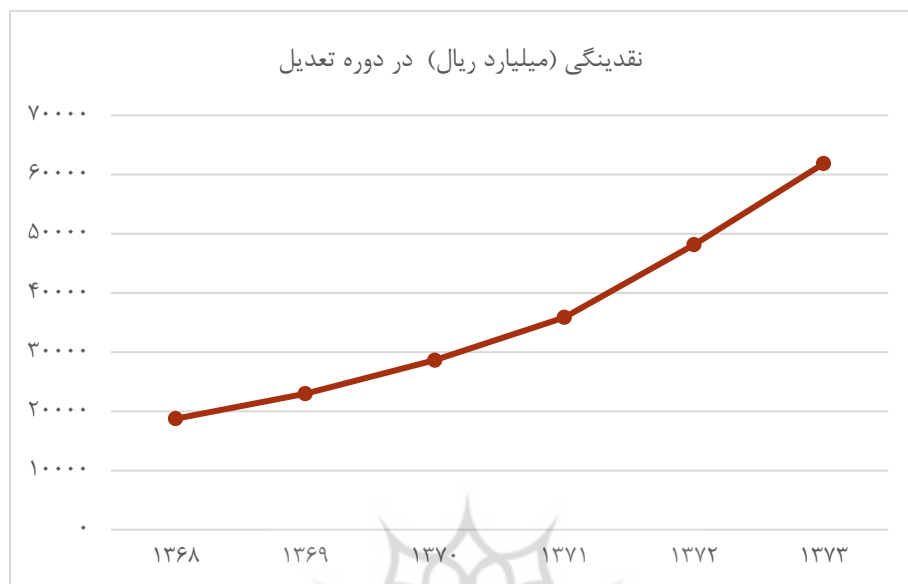
مأخذ: یافته‌های تحقیق

نمودار ۱: نرخ تورم در اقتصاد ایران در دوره تعدیل

رویکرد پولی برنامه تعدیل ساختاری و برخورد مطلق انکارانه آن در زمینه انتظاراتی که از دستکاری قیمت‌ها دارد، یکی دیگر از زوایای بسیار قابل اعتنای نقدهایی به شمار می‌رود که به تجربه برنامه تعدیل ساختاری وارد شده است. از دیدگاه مکتب پولی، دستکاری قیمت‌ها و همزمان کنترل حجم نقدینگی در زمره امور مقدس برای اقتصاددانان بازار به شمار می‌رود. نیلی در این زمینه درباره تجربه ایران می‌نویسد که حجم نقدینگی به عنوان مهم‌ترین محرک تقاضای کل در ایران ظرف سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ به طور کامل، رها شده و خارج از کنترل بوده است. در نتیجه، طی دوره یاد شده، متوسط رشد ۲۵/۲ درصد در سال، بالاترین نرخ رشد سالانه حجم نقدینگی تاریخ اقتصاد کشور را داشته‌ایم که عامل اصلی تورم ایجاد شده ظرف این دوره بوده است (نیلی، ۱۳۷۶).

نیلی بیان می‌کند که در اثر اجرای سیاست افزایش نرخ ارز، عملکرد اقتصاد کشور در فاصله سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳، تصویری معکوس ارائه کرد. رشد اقتصادی، سیر نزولی چشمگیری را پیمود و در مقابل، نرخ تورم با شدت زیادی از کمتر از ۱۰ درصد در سال ۱۳۶۹، به بیش از ۲۵ درصد در سال ۱۳۷۳ رسید. قیمت بازار آزاد ارز نیز که علاوه بر نقش متعارف اقتصاد خرد به عنوان شاخصی از توان دولت در پیشبرد سیاست‌های تعدیل شناخته شده بود، نه تنها کاهش نیافت بلکه طی فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳، بیش از ۸۰ درصد افزایش یافت (همان).

در این دوره، خالص بدهی دولت نیز به بانک مرکزی با شدت بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و سرانجام به رشد متوسط سالانه ۲۸ درصد نقدینگی ظرف سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳ رسید. (همان).



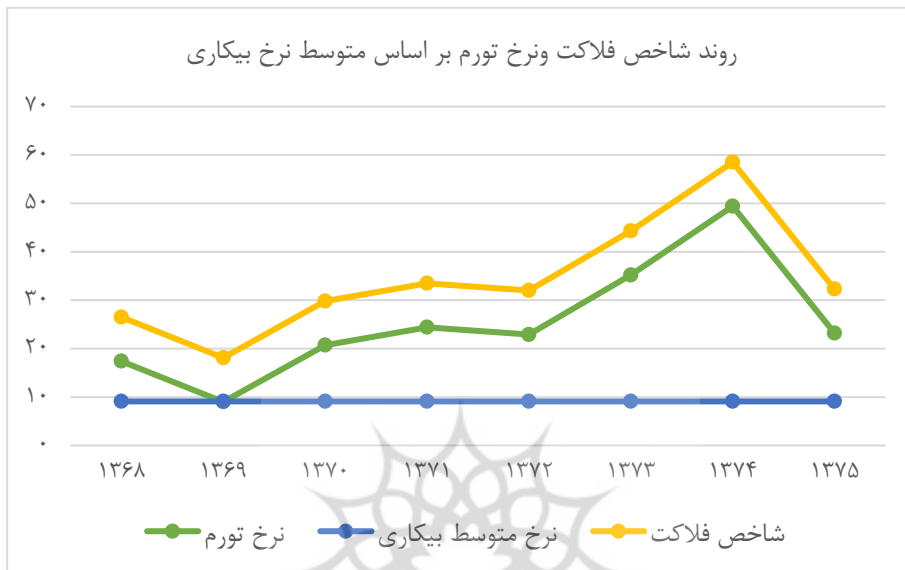
مأخذ: یافته‌های تحقیق

نمودار ۲: روند متغیر نقدینگی در اقتصاد ایران در دوره تعدیل

مجموعه موارد فوق، منتهی به وضعی گردید که قیمت‌های بازار آزاد در حال افزایش بودند و قیمت‌های رسمی با تحمیل هزینه‌های سنگین برای مردم و دولت، دوری را ترسیم می‌کرد که فرایندی پرهزینه و واگرا برای اقتصاد کشور در پی داشت (همان). میانگین نرخ تورم همان‌طور که پیش‌تر بیان نمودیم، از سال ۶۸ تا ۷۵، ۳/۲۵ درصد بوده است. در این مقطع، رشد اقتصادی کشور دارای میانگین ۵/۵ درصد و نرخ بیکاری نیز ۹/۱ درصد بوده است. با احتساب نرخ بیکاری متوسط که ۹/۱ درصد بود، می‌توان گفت که در سال ۷۴، نرخ فلاکت، ۵۸ درصد بود، در حالی که نرخ تورم سال ۷۳، ۳۵/۲ درصد بود که با این حساب شاخص فلاکت سال ۷۳ نیز معادل ۴۴ درصد است (شیرعلی، ۱۳۹۹).

در ادامه می‌توان گفت، مهم‌ترین وجه سیاست‌های تعدیل این است که این سیاست‌ها، تورم‌زا هستند و تورم به عنوان پیامد این دست از سیاست‌ها، آثار مخرب اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیز خواهد داشت. نکته قابل تامل، این است که حتی بعد از توقف موقت ناشی از شکست‌های اجرای برنامه تعدیل، ردپای سیاست تعدیل به لحاظ فکری و ایدئولوژیکی در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی همچنان دیده می‌شود و نظام سیاست‌گذاری طی این سال‌ها به این‌گونه سیاست‌ها گرایش بسیاری داشته است. گویی سیاست‌های تعدیل، ماهیت ایدئولوژیک دارند و بنابراین، ناسازگاری ذاتی آنها با شرایط و ویژگی‌های اقتصادی ایران، عملاً به تنازعی در برنامه‌ریزی اقتصادی منجر می‌شود (قائم‌نیا، ۱۳۹۵)؛ که نتیجه آن، شکست برنامه، سیاست‌ها و عدم کارایی در عرصه اقتصاد ایران است. در واقع، تمام برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی ایران بعد از جنگ تحمیلی، به این ایدئولوژی غالب آلوده

شده و پیوند خورده‌اند و در نتیجه، راه‌حل‌های پیشنهادی تعدیل محور، جز تشدید مشکلات بیشتر مثل تورم فزاینده‌تر و تأمین منافع گروه‌های غیرمولد، ثمره‌ای دربر نداشته است.



منبع: شیرعلی، ۱۳۹۹

نمودار ۳: روند شاخص فلاکت و نرخ تورم بر اساس متوسط نرخ بیکاری

۲-۳. تورم در چهارچوب نظریه

۲-۳-۱. تورم مبتنی بر جاذبه تقاضا

طبق ایده کلاسیک‌ها و پولیون، تورم از طریق جاذبه تقاضا و بر اثر رشد پول اسمی به وجود می‌آید. این نگرش با تأکید بر دو فرض ثابت بودن سرعت گردش پول و تمایل داشتن اقتصاد به وضعیت اشتغال کامل، تورم را ماهیتاً یک پدیده پولی^۲ ارزیابی می‌کند. حتی فریدمن مدعی می‌شود که تورم در همه جا و همیشه یک پدیده پولی است. اگر اقتصاد در نزدیکی اشتغال کامل باشد، سیاست مالی از طریق اثر محدود کننده، موجب کاهش تقاضا و سرمایه‌گذاری شده و قیمت‌ها را چندان افزایش نمی‌دهد و این سیاست پولی است که در چنین شرایطی، به افزایش تورم منجر می‌شود یا سیاست مالی اگر از طریق پولی کردن کسر بودجه توسط بانک مرکزی تأمین مالی نشود، به تناسب افزایش حجم پول، موجب تورم می‌شود (شاگری، ۱۳۸۷).

۲-۳-۲. تورم مبتنی بر فشار هزینه

عده‌ای تورم را به فشار هزینه‌های تولید منتسب می‌کنند و می‌گویند که افزایش قیمت نهاده‌ها به

صورت افزایش هزینه تولید از طریق منتقل کردن منحنی عرضه کل به سمت بالا و چپ، موجب بروز تورم می‌شود. اساساً تورم‌های مزمن و با پویایی‌های پیچیده، نمی‌تواند ریشه در طرف عرضه اقتصاد نداشته باشد و لذا کشورهایی که از تورم‌های بالا و مستمر در رنج‌اند، با مشکلات طرف عرضه دست به گریبان هستند. این بدان معنی نیست که نقدینگی در این کشورها، با ثبات و محدود کننده است. نقدینگی در این اقتصادها هم موجب بی‌ثباتی است اما بی‌ثباتی نقدینگی در تعامل با مشکلات و موانع طرف عرضه، استمرار پیدا می‌کند (شاکری، ۱۳۹۵).

۲-۳-۳. دیدگاه ساختارگرایان در مورد تورم

ساختارگرایان در عین حال که نقش پول را در ایجاد تورم می‌پذیرند و برای فشار هزینه‌ها در تشکیل تورم، نقش قائل هستند، برای تورم، علل مهم دیگری نیز مطرح می‌کنند که می‌تواند به ما در درک صحیح پیچیدگی‌های تورم، بسیار کمک کند. آنها معتقدند که برای شناخت صحیح تورم، باید به عوامل ساختاری ۱ و نهادی ۲ هم توجه کرد و تعامل این عوامل با عوامل پولی و هزینه‌ای را نیز در نظر گرفت. از دید آنها، تورم می‌تواند نتیجه تضادهای توزیعی باشد، یعنی عوامل اقتصادی که کالا یا خدمت می‌فروشند، اگر از قدرت قیمت‌گذاری برخوردار باشند، سعی می‌کنند قیمت محصول خود را افزایش دهند. به این امید که دیگران چنین کاری نمی‌کنند و آنها می‌توانند از محصول ملی، سهم بیشتری به خود اختصاص دهند. یکی دیگر از عوامل تعیین کننده تورم که ساختارگراها به آن اشاره می‌کنند، قیمت‌گذاری براساس اضافه قیمت دلخواه است؛ یعنی صاحبان بنگاه‌ها، صاحبان کالاهای واسطه‌ای و صاحبان نهاده‌ها هم به جای یک اضافه قیمت منطقی و معقول، به طور دلخواه ۳ به عنوان ما به ازاء خدمات خود یا به عنوان ارزش افزوده خود، به قیمت‌ها اضافه می‌کنند (شاکری، ۱۳۸۷).

یکی دیگر از عوامل تعیین کننده تورم که ساختارگراها به آن اشاره می‌کنند، شاخص‌بندی دستمزدها، حق‌العمل‌ها، قیمت خدمات و قیمت نهاده‌ها و مواد اولیه و تکرار آن است. معمولاً بعضی عوامل اقتصادی چند بار در سال قیمت خدمات خود یا قیمت مواد اولیه خود یا نهاده خود را شاخص‌بندی می‌کنند. تکرار شاخص‌بندی و خود شاخص‌بندی، از عوامل بسیار تأثیرگذار بر تقویت استعدادهای تورمی است. باید توجه داشت که این تنها در اقتصادهایی موضوعیت دارد که ساختار رقابتی سالم ندارند و قیمت‌گذاری دلخواه در آنها، به امری رایج تبدیل شده است. عدم رقابت‌پذیری، تکنولوژی پایین تولید و مشکلات مبنایی طرف عرضه، به عنوان تنگناهای ساختاری نیز از عوامل دیگر ساختاری تأثیرگذار بر پیچیده‌تر شدن و قوی‌تر شدن استعدادهای پویایی‌های تورم است (همان).

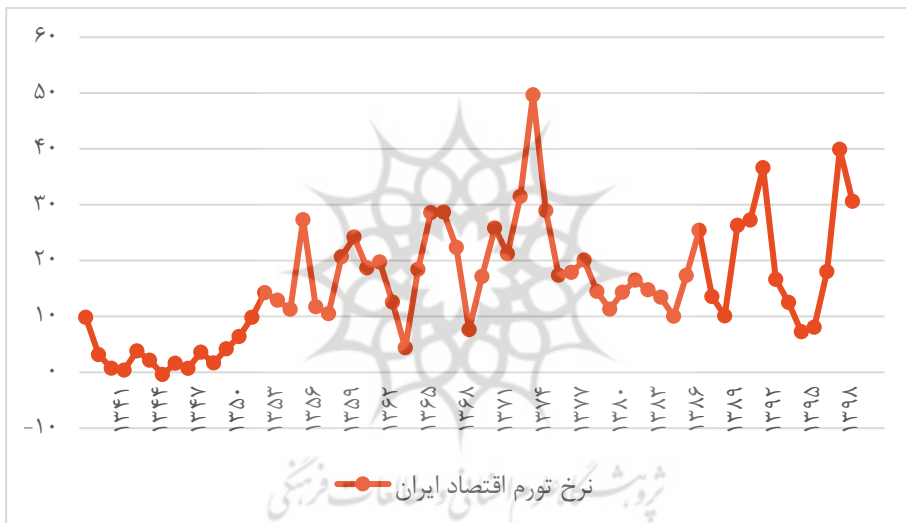
۲-۴. دیدگاه‌ها در ارتباط با تورم در اقتصاد ایران

دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به تورم در اقتصاد ایران وجود دارد. از یک دیدگاه، استدلال می‌شود که تورم یک متغیر کلان بوده، و علت آن، طبعاً متغیرهای کلان بویژه نقدینگی است. طبق این نظریه،

1. Structural and institutional factors
2. Distributional conflicts
3. Arbitrary mark-up

شوکرمانی، فشار هزینه‌ها و بالا بردن قیمت‌های کلیدی، تأثیر معنی‌داری بر تورم ندارد. حتی وقتی وعده بالا رفتن قیمت‌های کلیدی و قیمت بعضی کالاها را به عنوان عامل تورم مطرح می‌کنند، دیدگاه مذکور این نحوه برخورد با موضوع تورم را ناصحیح می‌داند و مدعی است که برخورد این‌گونه با مسأله تورم، دچار تعارض سطح خرد و سطح کلان است؛ یعنی وقتی تورم یک پدیده کلان است، نمی‌توان به قیمت یک یا چند بازار و یک یا چند قیمت کلیدی به عنوان عامل و زمینه‌ساز تورم اشاره کرد (شاگری، ۱۳۹۵).

بنابراین با استفاده از یک متغیر کلان، باید تورم را تبیین کرد و آن متغیر کلان علی، همان حجم نقدینگی کل است. در ادامه در نمودار ذیل، روند تورم در اقتصاد ایران طی سال‌های ۱۳۹۸-۱۳۴۱ نشان داده شده است.



مأخذ: یافته‌های تحقیق

نمودار ۴: روند نرخ تورم در اقتصاد ایران طی سال‌های ۱۳۹۸-۱۳۴۱

طرفداران این دیدگاه، رشد نقدینگی را هم تنها به رشد پایه پولی منتسب می‌کنند و رشد پایه پولی را هم عمدتاً معلول رشد بدهی دولت به بانک مرکزی و رشد بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی می‌دانند. آنها رشد بدهی دولت را معلول کسری بودجه دولت و کسری بودجه دولت را هم معلول ارزان‌فروشی کالاهای عمومی می‌دانند. رشد بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی را هم معلول عدم تعادل عرضه و تقاضای تسهیلات می‌دانند. لذا مدعی‌اند که برای رفع مشکل کسری بودجه، باید نرخ بهره بالا رود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این دیدگاه با ارائه یک تحلیل خاص از تورم، سعی می‌کند از مجرای تعریف و تبیین تورم، دیدگاه سیاستی خود در مورد بالا رفتن قیمت کالاهای دولتی، قیمت حامل‌های انرژی، افزایش نرخ ارز و بالا رفتن نرخ سود بانکی را نادیده انگاشته یا توجیه کند؛ اما ایرادات زیادی بر این دیدگاه وارد است:

در صورتی، نقدینگی علت تام برای تورم است که سرعت گردش پول ثابت باشد (همان)؛ پول به طور کامل، فعال، و تابع تقاضای پول نیز ثابت و از همه مهم‌تر آنکه، اقتصاد در اشتغال کامل باشد و این شرایط در اقتصاد ایران، برقرار نیست. اینکه گفته شده که رشد نقدینگی، صرفاً به رشد پایه پولی وابسته است، حرف ناصحیحی است؛ زیرا باید رشد و تغییرات ضریب فزاینده را هم در نظر گرفت. رشد ضریب فزاینده را نیز به عنوان تفاوت رشد نقدینگی و رشد پایه پولی در نظر می‌گیریم. در مورد رشد پایه پولی نیز باید تغییرات ذخایر ارزی بانک مرکزی و نقش آن در افزایش نقدینگی در سال‌های اخیر را هم به حساب آورد. البته رشد بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی و اضافه برداشت‌های آنها هم مخصوصاً در سال‌های اخیر، در رشد پایه پولی بسیار تأثیرگذار بوده است.

از طرف دیگر، بدهی دولت صرفاً معلول ارزان بودن کالاهای دولتی نیست، بلکه حاصل مالیات ستانی ناصحیح و ناکافی، نبود شفافیت بودجه و بی‌انضباطی مالی و هزینه‌های فاقد منطق دولت نیز هست، رشد بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی هم معلول عدم شفافیت عملکرد نظام بانکی و جریان داشتن نقدینگی در فعالیت‌های نامولد و سوداگرانه است، نه پایین بودن نرخ بهره. در مورد رابطه تورم و نقدینگی، باید به نحوه توزیع نقدینگی و توزیع درآمد و نحوه کارکرد نقدینگی نیز توجه کرد. (همان).

ذکر این نکته هم لازم است که در اقتصاد ایران، عوامل ساختاری در شکل‌گیری و استمرار تورم بسیار فعال هستند و با عوامل پولی که در ایران، حالت بی‌ثبات دارند، تعامل فعال دارند و اصولاً یکدیگر را به طور مستمر تقویت و تشدید می‌کنند، و گویی نظام پولی و بانکی، در خدمت تقویت این عوامل است و این عوامل نیز بر بی‌ثباتی‌های پولی و سیلان مستمر نقدینگی، تأثیر شگرف دارند.

یک عامل مهم دیگری که در اقتصاد ایران نسبت به سایر اقتصادهای در حال توسعه، به عنوان عامل مهم تأثیرگذار بر افزایش و استمرار تورم، نقش برجسته‌ای دارد، حضور بخش نامولد قوی است. منظور از بخش نامولد، طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های ناهمگن اقتصادی است که اگر از صحنه فعالیت‌های اقتصادی حذف شوند، نه تنها به روند رشد و توسعه کشور صدمه نمی‌زنند، بلکه موجب بهبود و ارتقاء آن نیز خواهند شد. افزایش دادن قیمت و اساساً وضع قیمت‌های بالا، از مشخصه‌های اصلی این بخش است. به‌طور کلی، عواملی که در این بخش فعالیت دارند، از افزایش قیمت و حتی چند برابر کردن قیمت ارتزاق می‌کنند (شاگری، ۱۳۸۷).

بنابراین، در ارزیابی تورم در اقتصاد ایران، باید همه عوامل مؤثر بر آن را لحاظ کرد. دیدگاه پولی تا حد زیادی در هر اقتصادی موضوعیت دارد اما صرفاً یکی از عوامل است نه کل آنها. نظریه فشار هزینه نیز در جای خود امر صحیحی است و در تورم‌های مزمن و بالا، نقش‌آفرین است. سازوکار تضادهای توزیعی نیز در ایجاد تورم، یک واقعیت انکارناپذیر است. نحوه عمل و گسترش بخش نامولد در صورت افزایش قیمت‌های کلیدی و بی‌ثباتی‌های پولی و مالی نیز یک واقعیت مسلم است. وجود قدرت قیمت‌گذاری دلخواه و اضافه قیمت‌های دلخواه در اقتصاد کشور به عنوان عامل تأثیرگذار بر تورم هم یک واقعیت مشهود است، نقش شاخص‌بندی‌های مکرر در ایجاد تورم در کشور قابل تردید نیست و نقش تنگناهای ساختاری طرف عرضه و نبود رقابت‌پذیری، یک عامل آشکار است که تورم

را به‌طور مستمر تقویت می‌کند.

لذا برای تحلیل و تبیین تورم در اقتصاد ایران، حتماً باید همه این عوامل را در کنار هم مطالعه کرد و تعامل آنها با یکدیگر را در نظر گرفت. بنابراین، می‌توان گفت که تورم، بویژه در اقتصاد سیاسی، یک پدیده پیچیده چند بعدی است و راه حل تک عاملی و تک ساحتی ندارد و بالاخص، نقش ننگ‌های سطح توسعه در بروز و استمرار آن تعیین کننده است (همان).

۳. ادبیات نظری مربوط

۳-۱. تورم و سطح تحلیلی توسعه

بر اساس مفروضات غیر واقعی اقتصاد مرسوم در دنیای عقلانیت ابزاری، نهادها غیر ضروری هستند، ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها اهمیتی ندارند و بازارهای کارآمد عملکرد اقتصادی را مشخص می‌کنند؛ اما اگر اندکی به سوی دنیای واقعی حرکت کنیم، ملاحظه می‌شود که اطلاعات ما کامل نیست و همین اطلاعات ناقص در میان بازیگران، به صورت نامتقارن توزیع شده است. و ظرفیت ذهن انسان‌ها برای پردازش اطلاعات در دسترس نیز محدود است. در چنین دنیایی، ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها و منافع ناهمگون، نقش مهمی در انتخاب بازی می‌کنند و به این ترتیب، حرکت به سمت تبیینی روش‌مند از نهادها و نقش آنها در عملکرد اقتصادی، اجتناب ناپذیر می‌شود. در اقتصاد نهادگرایی جدید، تلاش بر این است که به صورتی روشمند، ترکیبی از دستاوردهای رشته‌های اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی، نظریه سازمان، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی را با یکدیگر ترکیب کرده تا درک مناسب و مقبولی از نقش نهادها در عملکرد اقتصادی ارائه دهد. نکته بسیار مهم، آن است که به تعبیر کلاین، اگر چه این رویکرد سعی می‌کند که از رشته‌های علمی مورد اشاره به صورت روشمند بهره ببرد، ولی زبان اصلی آن اقتصاد است (مومنی، ۱۳۹۷).

برحسب اینکه ساختار نهادی یک جامعه به سمت فعالیت‌های مولد یا غیرمولد حرکت کند، فرهنگ، سیاست و اجتماع نیز همانند حوزه اقتصاد، از این جهت‌گیری‌ها تأثیر خواهد پذیرفت. از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که اگر اختلال یا آشفتگی در حوزه اقتصاد وجود داشته باشد، حتماً به شکل متناسب، آثار و نشانه‌های ناهنجاری در حوزه‌های غیراقتصادی نیز قابل ردگیری است. اگر آثار و آراء اندیشه‌های بسیاری از اقتصادشناس‌های بزرگ را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که آنها بدون اینکه تصریحی به مسأله با نگاه سطح توسعه داشته باشند ولی در خلال مطالعات خود، عملاً به مهم‌ترین مناسبات سطح توسعه، توجهی عمیق داشته‌اند.

این اقتصادشناس‌ها دریافتند که نگاه سطح توسعه، یک نگاه فرا رشته‌ای است و امور کمی را فرع بر امور کیفی می‌دانند و کیفیت را معیار اصلی فهم واقعیت معرفی می‌کنند. در این جا ما با تقدم رتبه‌ای مسائل سطح توسعه نسبت به سطح کلان و خرد روبه‌رو هستیم و می‌توان گفت که اندیشه توسعه کلید فهم توسعه‌نیافتگی اقتصاد ایران از منظر اندیشه‌ای است. یکی از این مسائلی که اقتصاد ایران با آن دست و پنجه نرم می‌کند، مسأله اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا و تداوم آن و گرایش نظام

سیاست‌گذاری اقتصادی ایران به اتخاذ این‌گونه سیاست‌ها است. ما برای فهم عمیق درباره مسأله تورم و چرایی استمرار سیاست‌های تورم‌زا، راهگشایترین راهی که در پیش رو داریم، این است که از منظر سطح تحلیلی توسعه، به این پدیده بنگریم.

از این زاویه، مهم‌ترین کارکرد تورم، خلق گونه‌های پرشمار و بسیار مخرب نااطمینانی در عرصه اقتصاد است و اگر از این دریچه، این مسأله را مورد واکاوی قرار دهیم، متوجه شدت نشانه‌های تکان‌دهنده مناسبات نااطمینانی در سطح اقتصاد و جامعه خواهیم شد. گالوب (۱۹۹۴)، یکی از مهم‌ترین هزینه‌های تورم را نااطمینانی معرفی می‌کند. وی معتقد است که نااطمینانی ناشی از تورم، مانند ابری بر تصمیمات اقتصادی و نظام تصمیم‌گیری سایه می‌افکند و موجب کاهش سطح رفاه جامعه می‌گردد. نااطمینانی تورم، باعث می‌شود که پیش از اتخاذ تصمیم توسط عاملان اقتصادی، انحرافی در تصمیمات مصرف‌کنندگان و بنگاه‌های اقتصادی ایجاد شود. وی سه کانال اثرگذاری نااطمینانی را بر سطح اقتصاد معرفی می‌کند: اول اینکه، نااطمینانی موجب افزایش نرخ‌های بهره بلندمدت می‌شود، چرا که از عوامل مهم در تعیین نرخ بهره، بازده انتظاری سرمایه‌گذاری است و چون در شرایط نااطمینانی، ریسک بازگشت سرمایه بالاتر است، سرمایه‌گذاران نرخ‌های بالاتری را طلب می‌کنند. کانال اثرگذاری دوم، این است که در شرایط نااطمینانی حاصل از تورم، با نامطمئن شدن و عدم ثبات متغیرهای اقتصادی رو به رو هستیم. سوم آنکه، شرایط نااطمینانی بنگاه‌ها، منابع بیشتری را برای پیش‌بینی تورم صرف می‌کنند (فرنقی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵-۴). از جمله آثار دیگر نااطمینانی - های حاصل از شرایط تورمی، می‌توان به کاهش اعتماد عمومی شده بین عوامل اقتصادی و همکاری - های مبتنی بر اعتماد اشاره داشت، به طوری که اگر در برهه‌ای که نااطمینانی حاصل از شرایط تورمی بیشتر شده باشد، میزان تولیدات شراکتی را بررسی کنیم، متوجه کاهش آن در برهه مذکور خواهیم شد و این چیزی جز کاهش اعتماد در سطح اقتصاد و جامعه نخواهد بود.

حیاتی‌ترین نکته‌ای که در ارتباط با مسأله تورم کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته در متون اقتصادی زیاد به آن اشاره نشده است، این است که اساس تورم در این دو گروه کشور متفاوت است. اقتصاددانان سیاسی و توسعه بیان نموده‌اند که تورم در کشورهای توسعه یافته، تورم توسعه است ولی تورم در کشورهای در حال توسعه، تورم با منشأ توسعه نیافتگی است. مهم‌ترین نکته و قلب تمایز این دو تورم در مسأله تولید فناوریانه و بهره‌وری قابل توضیح است.

در کشورهای صنعتی، اساس خلق ارزش بر محور نوآوری‌های فناوریانه استوار است که مهم‌ترین خصلت در این محور، مقوله سرمایه‌بر بودن است ولی در کشورهای در حال توسعه، اساس تورم بر توسعه نیافتگی است و مهم‌ترین رکنی که در این‌گونه کشورها تورم را موجب شده است، ضعف نظام تولیدی است. اگر در جهت حل این مسأله در کشورهای در حال توسعه هم بخواهیم راه‌حلی ارائه نماییم، نقطه عزیمت ما برای حل و فصل این مسأله باید مبتنی بر ارتقاء بنیه تولید فناوریانه در این‌گونه کشورها باشد (جیروند، ۱۳۷۳).

اگر توجه داشته باشیم که طی بالغ بر ۳۰ سال گذشته، در حالی که تعداد شاغلان باسواد کشور دو برابر شده‌اند و شاغلان بی‌سواد به یک-پنجم سال ۱۳۵۵ رسیده‌اند و سهم شاغلان دارای تحصیلات عالی در ساختار اشتغال ملی، ۵ برابر شده است و همزمان، موجودی سرمایه سرانه کشور نیز ۲۶ درصد رشد نشان می‌دهد، شاخص بهره‌وری کل عوامل تولید در دوره زمانی ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۸ نزول چشمگیری را نشان می‌دهد. این مسأله، به وضوح بحران ملی بهره‌وری را در اقتصاد ایران به نمایش می‌گذارد (معاونت برنامه ریزی و راهبردی، ۱۳۸۸: ۳۹۵).

شاید هیچ کشوری را در جهان نتوان پیدا کرد که در کنار جهش‌های رخ نموده در زمینه سرمایه‌های انسانی و افزایش‌های معنی‌دار در سرمایه‌های فیزیکی، با چنین سقوطی در زمینه بهره‌وری روبه‌رو شده باشد. بحران ملی بهره‌وری در ایران، به وضوح غیرتولیدی یا ضد تولیدی بودن ساختار نهادی کشور و رشد بی سابقه فعالیت‌های غیرمولد را نمایان می‌کند (مومنی، ۱۳۹۷). هنگامی که نظام ملی با پدیده تورم و تداوم اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا و آثار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن روبرو می‌شود، در اصول این پدیده به آن معنا است که به هیچ وجه تنها بادستکاری متغیرهای اقتصادی، نمی‌توان برای برون رفت از این شرایط چاره‌جویی کرد. وابستگی عمیق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور به اتخاذ رویه‌های کوتاه‌نگر و افول چشمگیر منزلت کار و تلاش در کنار به هم ریختگی اصل تناسب صلاحیت‌ها و برخورداری‌ها، از جمله موارد قابل ذکر در این زمینه است.

برای برون رفت از شرایط تورمی مزمن و بالا، به یک دگرگونی بنیادی در ساختار نهادی نیاز داریم؛ به‌گونه‌ای که، هم سازه‌های ذهنی ایرانیان در معرض بازآرایی اصلاح قرار گیرد و هم، نظام پاداش‌دهی اقتصادی، اجتماعی متحول گردد و هم نظام توزیع منافع ناشی از فعالیت‌های اقتصادی در کشورمان می‌باید دستخوش تحولات معنی‌دار گردد. کاملاً آشکار است که هر یک از این تحولات، مستلزم اندیشه‌ورزی و نگاه به مسأله از سطح توسعه در حیطه‌های (سیاست، اجتماع و اقتصاد) و غلبه بر تنگنای‌های قسمت عرضه اقتصاد است. مجموعه اقدامات برنامه‌ای مورد نیاز برای اصلاح و بهبود اوضاع را می‌توان ذیل عنوان کلی تولیدمحوری توضیح داد.

۲-۳. آثار تورم (اعمال سیاست‌های تورم‌زا) بر شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی چیست؟
 نورث (۱۳۹۶)، بیان می‌کند، در صورتی که بنیة تولید ضعیف باشد، ساختار نهادی موجود قابلیت چندانی برای مهار تورم نخواهد داشت و این مسأله، اولین آثارش را در عرضه کالاها و خدمات عمومی نشان می‌دهد. رشد اقتصادی نوین، مستلزم مبنای گسترده است و به حرکت درآوردن چنین مبنای گسترده‌ای، بدون تدارک نسبتاً گسترده‌ای از ابتدایی‌ترین کالاها عمومی، غیرممکن است. اگر در کشورهایی که تداوم اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا یک امر بدیهی و عادی جلوه داده شده است، شاخص $\frac{G}{GDP}$ را بررسی نماییم، متوجه خواهیم شد که این شاخص در این‌گونه کشورها، در کمترین میزان است. تورم از طریق برقراری سیاست‌های تورم‌زا، اولین اثر خود را بر عرضه کالاها و خدمات عمومی می‌گذارد و در نهایت، این شاخصی را تا جایی که بشود کاهش می‌دهد. اگر بخواهیم از این شاخص

تفسیری داشته باشیم، می‌توان گفت $\frac{G}{GDP}$ همانند چسب اجتماعی میان دولت و مردم عمل می‌کند. تورم با کاهش دادن عرضه کالا و خدمات عمومی و کاهش کسر $\frac{G}{GDP}$ بر فاصله دولت و مردم می‌افزاید و به این صورت روی شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی، اثر منفی خواهد داشت. ۱. کانال دیگر اثرگذاری تورم بر بحث اعتماد و همکاری‌های اجتماعی، مسأله فساد می‌باشد.

از برجسته‌ترین اقتصاددانان نهادگرا که پدیده فساد را موضوع تحقیقات خود قرار داده است، آکرمن است. آکرمن در کتاب ارزشمند «فساد و دولت»، به تشریح تعامل بین فعالیت اقتصادی مولد و رانت‌خواهی غیرمولد با عطف توجه به پدیده جهانی فساد در بخش عمومی می‌پردازد.

او به خوبی به برخی از مطالعات اقتصادی انجام شده درباره تأثیر فساد بر فعالیت‌های اقتصادی اشاره نموده و بیان می‌کند که در مطالعات اخیر انجام شده، فساد با سطوح پایین اعتماد و سرمایه‌گذاری و رشد ارتباط دارد (مومنی و همکاران، ۱۳۹۸). بررسی تورم به عنوان یک عامل اثرگذار بر اعتماد و هنجارهای اجتماعی از جمله جدیدترین مطالعات در حوزه اقتصاد جرم است. اولین بار بکر (۱۹۶۸) در مطالعه خود، جرائم اجتماعی را به صورت یک فعالیت اقتصادی در نظر گرفت که در آن، هر فرد دارای آستانه‌ای از ارزش‌ها است که او را در تصمیم ارتکاب یا عدم ارتکاب ناهنجاری‌های اجتماعی، دچار تردید می‌کند. به اعتقاد بکر، افراد براساس نظریه انتخاب عقلایی با تحلیل هزینه-فایده این موضوع که عواید مادی و غیرمادی نسبت به کارهای قانونی با در نظر گرفتن احتمال دستگیری و مجازات و میزان آنها، بیشتر است، مرتکب جرم می‌شوند.

به عقیده دیتون (۲۰۰۳)، فرض اساسی در نظریه سرمایه اجتماعی، تلاش جهت همکاری با دیگران است (مانند اعتماد کردن به دیگران، پابندی به تعهدات، صرف زمان برای دیگران) که نوعی جریان سرمایه‌گذاری فردی در کالای عمومی تلقی می‌شود، افزایش نابرابری به معنی افزایش محرومیت و عدم دسترسی قشر ضعیف جامعه به بسیاری از فرصت‌ها و حقوق اجتماعی شده و باعث کاهش سرمایه‌گذاری در سرمایه اجتماعی می‌شود. افزایش نابرابری، این باور و ذهنیت را که اقشار و گروه‌های پایین درآمدی، سهم منصفانه خود را به دست نمی‌آورند، تقویت کرده و در نتیجه، باعث کاهش تمایلات و انتظاراتی می‌شود که همکاری و مشارکت در جهت جمعی را تشویق می‌کند. (توت، ۲۰۱۱؛ اکسوی، ۲۰۰۴؛ دیتون، ۲۰۰۳؛ زیبری و همکار، ۱۳۹۳). بنابراین از یک جهت، موجب عدم مشارکت و کناره‌گیری از زندگی اجتماعی و سیاسی این قشر از افراد و القای نوعی حس بی‌ارزش بودن و محترم شمرده نشدن می‌شود و از طرف دیگر، باعث از بین رفتن هنجارهای اصلی و رواج خرده فرهنگ‌ها در جامعه می‌شود، تورم از مسیر افزایش نابرابری، منجر به کاهش اعتماد و

۱. می‌توان به مجموعه گزارشات مرکز پژوهش‌های مجلس (فصل بودجه) و همچنین کتاب مقدمه‌ای بر اقتصاد ایران، نوشته دکتر عباس شاکری فصل ۱۷ اشاره نمود.

2. Becker
3. Toth (2011).
4. Oxoby (2004).
5. Dayton (2003).

متغیر سرمایه اجتماعی می‌شود. علاوه بر این، تورم باعث گسترش بی‌اعتمادی نسبت به دولت و سیاست‌های دولتی در جامعه می‌شود؛ زیرا یکی از وظایف اصلی دولت، حفظ ارزش پول است و عملکرد ضعیف دولت در این عرصه، به تدریج مشروعیت دولت را نزد جامعه کاهش می‌دهد، موجب بروز بدبینی می‌شود، بر نظام انگیزشی جامعه تأثیر منفی می‌گذارد و ذخایر اجتماعی را تحلیل می‌برد. در حقیقت در جوامع امروزی، به علت پیچیده‌تر شدن شکل مبادلات، حضور دولت با نیروی قاطع و مؤثر برای کاهش هزینه معاملاتی، ضرورت دارد تا عمل به تعهدات ذکر شده در هر مبادله را تضمین کند. حال اگر دولت از مشروعیت کافی میان اعضاء جامعه برخوردار نباشد، امکان ارجاع مردم در هنگام مبادله به دولت به عنوان طرف سوم، کاهش می‌یابد و در حقیقت، افزایش مداوم و بی‌رویه تورم، ارزش‌های اجتماعی را دگرگون می‌کند، وضع طبقات اجتماعی را برهم می‌زند، توزیع ثروت را جابه‌جا، و روابط میان اقشار متفاوت جامعه را در اندیشه و عمل دگرگون می‌کند (زبیری و همکاران، ۱۳۹۳).

در حقیقت تغییر ارزش پول ملی، مقیاس سایر ارزش‌های اجتماعی (مانند صداقت، گذشت، پایبندی به قانون و ...) را نیز تغییر می‌دهد که مجموع اینها، موجب کاهش سرمایه اجتماعی در جامعه می‌شود. از سوی دیگر، کاهش سرمایه اجتماعی خود می‌تواند باعث تداوم و تشدید تورم در اقتصاد شود، و نتیجه تضعیف سرمایه اجتماعی، افزایش درگیری‌ها و تنش‌های فردی و جمعی، کاهش مشارکت، افزایش هزینه‌های کنترل اجتماعی و به‌طور کلی، افت کارایی نظام اجتماعی و در نتیجه، ضعف نهادی است. در چنین فضایی، هر یک از گروه‌ها به دنبال کسب منافع متضاد خود از طریق سیاست‌های نهادی عمومی هستند. در نتیجه، دولت‌ها در اتخاذ تصمیمات دارای محدودیت‌های بیشتر و بزرگ‌تر نسبت به جوامع منسجم هستند و رفتارهای رانت‌جویانه بیشتر غالب می‌شود؛ هزینه‌های محاسباتی افزایش می‌یابد؛ تضادها و تعارضات تشدید، و پیوندهای اجتماعی تضعیف می‌شود که همگی به بروز و تشدید بی‌ثباتی‌های سیاسی و اجتماعی منجر می‌گردد. بی‌ثباتی سیاسی نیز اثر منفی بر قابل پیش‌بینی بودن محیط سیاسی، نرخ سرمایه‌گذاری، مدت زمان روی کار ماندن سیاست‌گذار و قابلیت دوام سیاست‌های عمومی می‌گذارد (همان).

یکی دیگر از کانال‌های اثرگذاری متغیر تورم بر شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی، مقوله رانت است. تورم از طریق ایجاد رانت، باعث ضعف پیوند میان دولت و مردم جامعه می‌گردد و از این طریق، روی شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی اثر می‌گذارد و پدیده فقر و نابرابری را تشدید می‌کند. هرب (۲۰۰۴ و ۲۰۰۳)، این پدیده را این‌طور توضیح می‌دهد که اگر رانت را به معنای درصد قابل توجهی درآمدهای رانتهی نسبت به کل درآمدهای دولت در نظر بگیریم، این ایده قابل طرح است که هر چه درصد این درآمدها افزایش یابد، نیاز دولت به درآمدهای مالیاتی کاهش خواهد یافت که این وضع، می‌تواند پیامدهای بی‌ثبات کننده به همراه داشته باشد. بر این اساس، چنین گفته شده که گرفتن مالیات، تنها منابع مالی دولت را تأمین نمی‌کند، بلکه فراتر از مسأله جمع‌آوری منابع مالی، اطلاعاتی که توسط یک بوروکراسی مالیاتی نیرومند جمع‌آوری می‌شود، تأثیر فراوانی بر پایداری و بقای دولت می‌گذارد. یک دولت توزیع کننده یا رانتهی، از اطلاعات مهم مرتبط با تحولات درون جامعه

و خواست‌ها و علایق گروه‌های مختلف محروم می‌شود و این مسأله، سبب شکستگی نظم سیاسی موجود و سست شدن پیوند مردم و دولت و اعتماد نهادی خواهد شد (میرترابی، ۱۳۹۴).

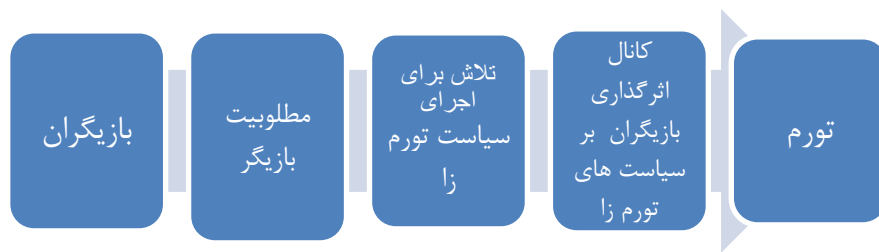
به گفته آئوتی، سطح بالای رانت ناشی از پدیده تورم در اقتصاد، سبب تحریک انگیزه نخبگان برای رقابت بر سررانت‌ها می‌شود. این وضع، نخبگان را بر آن می‌دارد تا رانت‌ها را در انحصار خود درآورند و آنها را از مجاری حامی‌پرورانه میان هواداران‌شان توزیع کنند؛ زیرا این کار در مقایسه با شرایط رقابتی، مزایای فوری‌تر و اغلب شخصی‌تری برای نخبگان دارد. این وضع، سبب می‌شود تا نخبگان در امر توسعه، پیگیری اهداف سیاسی را در مقایسه با اهداف اقتصادی، در اولویت قرار دهند. در نتیجه اقتصاد کشور، سیر انحرافی را در پیش می‌گیرد که به سبب آن، اتکا به انواع یارانه‌ها رو به فزونی می‌گذارد (آئوتی، ۲۰۱۲؛ میرترابی، ۱۳۹۴).

۳-۳. بازیگران مؤثر در عرصه تورم

تورم، یک عامل بسیار پیچیده با ابعاد اقتصادی و سیاسی گسترده است، به طوری که نهادها و گروه‌های متعددی در شکل‌گیری و تداوم شرایط تورمی مؤثر هستند. باید توجه داشت، بازیگرانی که می‌توانند بر سیاست‌های پولی و مالی کشور اثرگذاری جدی داشته باشند، عموماً از انگیزه‌هایی در راستای افزایش تورم برخوردارند و از شرایط تورمی منتفع می‌شوند و باید در نظر داشت که منافع سیاسی شرایط تورمی، بیشتر از هزینه‌های سیاسی آن است و دولت‌ها تلاش می‌کنند تا مسبب شرایط تورمی را گروه‌ها و عوامل دیگر از جمله دلان، سوداگران، تحریم و ... معرفی کنند تا هزینه سیاسی شرایط تورمی کاهش یابد (سبحانی و همکاران، ۱۳۹۸).

در این قسمت، سعی داریم گروه‌ها و نهادهایی که مؤثر بر تورم و اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا هستند، را مورد بررسی قرار دهیم.

بازیگران مختلفی در اقتصاد وجود دارند که دارای مطلوبیت‌های مختلف (اقتصادی و غیراقتصادی) هستند. این بازیگران برای رسیدن به مطلوبیت‌های خود، پیگیر اجرای سیاست‌های خاص خود از جمله سیاست‌های تورم‌زا هستند (همان).



منبع: سبحانی و همکاران، ۱۳۹۸

بازیگران مؤثر بر سیاست‌های تورم‌زا را می‌توان دولت، بانک‌ها، مجلس و بدنه بوروکراتیک دولت دانست. دولت از کانال‌های مختلفی جهت اقدام بر سیاست‌های اثرگذار بر تورم انگیزه دارد. هنگامی که این سیاست‌ها که عموماً جنبه افزایش مخارج دولت را دارند، به کسری بودجه تبدیل شوند، و دولت

برای پوشش این کسری به منابع نظام بانکی و بانک مرکزی دست می‌برد، آثار تورمی رخ می‌نماید. در اینجا منظور از دولت، کارگزاران سیاسی دولت هستند و انگیزه‌های سیاسی در رفتار آنها تعیین کننده است (همان). نظام بانکی نیز انگیزه‌هایی بر اثرگذاری بر سیاست‌های مؤثر بر تورم دارند، بدین ترتیب که شبکه بانک‌های تجاری با روابطی که با نهاد سیاست‌گذاری پولی و دولت دارند، می‌توانند اثرگذاری زیادی بر سیاست‌های پولی داشته باشند. با توجه به وابستگی قابل توجه بانک مرکزی به نظام بانکی در ایران، این اثرگذاری قابل توجه است، که از مسیر حضور نماینده بانک‌ها در برخی شوراهای تصمیم گیری بانک مرکزی مانند شورای پول و اعتبار، هیأت انتظامی بانک‌ها و دیگر کمیسیون‌های تخصصی بانک مرکزی محقق شود. (روحانی و همکار، ۱۳۹۶؛ سبحانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۵).

از آنجایی که مجلس در سیاست‌های پولی و مالی دولت مؤثر است و هر دو نقش سلبی و ایجابی را دارد، لازم است تا این نهاد را به عنوان یکی از بازیگران اصلی این حوزه مدنظر قرار داد. مجلس از جمله نهادهایی است که در وضعیت فعلی کشور، از سیاست‌های کاهنده تورم متضرر می‌شود. این امر، ریشه در آن دارد که نمایندگان مجلس با توجه به سازوکارهای انتخاباتی کشور و همچنین ضعف زیرساخت‌های اقتصادی در حوزه انتخابیه، تلاش می‌کنند تا اعتبارات بیشتری را برای توسعه حوزه انتخابیه خود اختصاص دهند.

نهاد دیگری که به گونه‌ای از کاهش تورم متضرر می‌شود، بدنه بوروکراتیک دولت است، البته باید در نظر داشت که منظور از بدنه بوروکراتیک دولت، بدنه غیرسیاسی دولت است که با تغییرات سیاسی و دولت‌ها تغییر نمی‌کند. این بدنه، به دلیل ماندگاری در دستگاه‌ها به نوبه خود، دارای اختیارات قابل توجهی است که می‌تواند در مواقع مختلف، سیاست‌های مختلف دولت را هدایت و یا با آنها مخالفت کند. در این قسمت، جدولی از گروه‌ها و نهادهای مؤثر بر تورم و انگیزه آنها در افزایش تورم ارائه می‌شود: ۱

جدول ۱: بازیگران عرصه تورم

بازیگران	برنده یا بازنده شرایط تورمی	انگیزه بازیگران از سیاست‌های تورم‌زا	کانال اثرگذاری بازیگر بر سیاست‌های تورم‌زا	عوامل تورم
دولت	برنده	کسب محبوبیت سیاسی ناشی از افزایش اعتبارات عمرانی کسب محبوبیت سیاسی ناشی از افزایش هزینه‌های پرسنلی کسب محبوبیت سیاسی ناشی از افزایش سیاست‌های بازتوزیعی	انبساط بودجه	کسری بودجه
بانک‌ها	برنده	افزایش سود جبران سوء مدیریت	سیاست پولی، اضافه برداشت	نقدینگی
مجلس	برنده	رای آوردن در حوزه انتخابیه از مسیر افزایش اعتبارات عمرانی رای آوردن در حوزه انتخابیه با تخصیص منابع بانکی به بخش‌های مختلف	انبساط بودجه سیاست‌های انبساط پولی	کسری بودجه نقدینگی / رشد پایه پولی
بدنه بوروکراتیک دولت	برنده	حفظ جایگاه شغلی	انبساط بودجه و جلوگیری از انقباض مالی	کسری بودجه

منبع: سبحانی و همکاران، ۱۳۹۸

این جدول، نشان می‌دهد که این بازیگران در تأثیرگذاری در سیاست‌های تورمی به‌گونه‌ای پیگیر افزایش تورم هستند.

۳-۴. چرا اراده سیاست‌گذاران در اقتصاد ایران به سیاست‌های تورم‌زا تعلق می‌گیرد؟

در یک طبقه‌بندی کلی، کشورهای جهان را می‌توان به توسعه یافته‌ها و در حال توسعه‌ها طبقه‌بندی نمود و به تعبیر نورث (۱۳۹۶)، جوامع با نظم دسترسی باز و جوامع با نظم دسترسی محدود: اولی، در چهارچوب نهادی‌اش رقابتی است و به مردم اجازه دسترسی آزادانه به فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی را می‌دهد و دومی، چهارچوب نهادی‌اش رانتهی است و دسترسی مردم به فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی را محدود می‌نماید. بخش عمده‌ای از جوامع در شرایط کنونی جهان در گروه دوم جای می‌گیرند و متأسفانه کشور ما نیز در همین گروه جای دارد. چرا چنین نظمی به‌رغم نامطلوب بودن ماحصل آن، تداوم یافته است؟ چرا سیاست‌های اصلاحی به تغییر اساسی چهارچوب نهادی از رانتهی به رقابتی منجر نشده است؟ چرا با وجود چنین ناکامی‌هایی، همان سیاست‌ها (مثل اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا و تکرار پرشکست آن) تداوم می‌یابد؟

پاسخ این سؤال، به رابطه بین چهارچوب نهادی با ساختار قدرت و نقش آن، در شکل‌دهی به ساختار انگیزشی باز می‌گردد و سهمی که این‌گونه محرک‌ها در تعیین راستای کسب دانش و مهارت دارند و نهایتاً اینکه چگونه با تبدیل دانش به ایدئولوژی، تداوم چهارچوب نهادی پیشین و البته ناکارآمد و بی‌ثمر برای ملحق شدن به توسعه یافته‌ها میسر می‌شود. نورث این چرخه باز تولید نهادهای ناکارآمد را این‌گونه توضیح می‌دهد: چهارچوب نهادی رانتهی که منعکس کننده نظم دسترسی محدود است با برخورداری از خصلت بازدهی صعودی منجر به خلق سازمان‌ها، نهادها و گروه‌های ذی‌نفعی خواهد شد که در محدودیت‌های موجود، سهم خواهند داشت. این سازمان‌ها و گروه‌ها، تشکیلات سیاسی را در جهت منافع خود شکل دلخواه داده‌اند. این قبیل نهادها، عموماً انگیزه‌هایی را تقویت می‌کنند که افزایش ذخیره دانش ثمربخش و نشر آن را ارج نمی‌نهند. این فرایند، به تدریج باعث تفوق ایدئولوژی توجیه کننده نظم اجتماعی موجود می‌شود، برتری‌ای که از خصلت بازدهی صعودی برخوردار است و این یعنی شکل‌گیری الگوی غالب و مسلط فکری که چهارچوب نهادی رانتهی را موجه می‌سازد و زمینه‌های تداوم و تقویت آن (مثل تداوم اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا و گرایش عرصه نظام سیاست‌گذاری اقتصادی به این‌گونه سیاست‌ها) را فراهم می‌کند.^۱

این رویکرد تحلیلی نسبت به پدیده تورم در ایران، این‌طور نشان می‌دهد که سیاست‌های اتخاذ شده تورم‌زا، بازندگان و برندگان دارد. این رویکرد، از طریق علت انگیزه‌های بازیگران مؤثر بر تورم و بازیگران متأثر از تورم، مسأله تداوم و پایداری سیاست‌های تورم‌زا و گرایش به آنها و توجیه آنها برای گروه‌های ذی‌نفع خاص در جامعه را روشن می‌سازد.

مهدوی (۱۹۷۰)، مقاله پیشگام خود را درباره دولت رانتهی انتشار داد و درباره منطبق رفتارهای

۱. عرب مازار یزدی، علی (۱۳۹۳) دانش، ایدئولوژی، قدرت؛ ماهنامه نسیم بیداری: ۲۱۲-۲۰۹.

دولت رانتي، نکته‌هایی را قبل از نخستین شوک ناشی از جهش قیمت نفت گوشزد کرد. از نظر وی، کانون اصلی بحران آفرینی رانت نفتی، ایجاد فرهنگ خاصی در نظام تصمیم‌گیری و تخصیصی منابع و عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی کشورهای نفتی مثل ایران است.

مهدوی این مسأله را با دو مشخصه صورت‌بندی می‌کند: از دیدگاه او دولت رانتي کوتاه‌نگر است، به این معنا که در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیصی منابع، عمدتاً ملاحظات روزمره و کوتاه‌نگرانه را به ملاحظات دورمدت ترجیح می‌دهد. مشخصه دوم دولت رانتي، بی‌اعتنایی به علم و نظرهای کارشناسی و اعمال شتاب‌زده و ناسنجیده بویژه در عرصه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است. (مومنی، ۱۳۹۷). در واقع مهدوی، علت تداوم اتخاذ سیاست‌های غلط مثل سیاست‌های تورم‌زا را در فرهنگ غلط ناشی از دولت رانتي در عرصه نظام سیاست‌گذاری اقتصادی می‌داند که بر پایه دو مؤلفه بی‌اعتنایی به علم و ترجیح ملاحظات روزمره به ملاحظات دورمدت (توسط نظام تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری اقتصادی) است. اثر عملی این کوتاه‌نگری، آن است که سیاست‌گذار به هنگام افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی، چنین گمان می‌کند که با در اختیار داشتن دلارهای نفتی، قادر است همه خواسته‌های خود را یکجا پیگیری و تأمین کند و بنابراین، به تزریق کل درآمدهای حاصل به اقتصاد ملی اقدام می‌کند.

این مسأله از منظر اقتصادی، به معنای وارد آمدن یک شوک بزرگ به قسمت تقاضای کل اقتصاد است، در حالی که در قسمت عرضه اقتصاد، هیچ تغییر معنی‌داری حاصل نشده، زیرا ایجاد تغییر در ظرفیت‌های تولیدی جامعه در بهترین حالت، یک پدیده میان مدت و در شرایط عادی، یک پدیده بلندمدت است. با تزریق دلارهای نفتی به اقتصاد ملی، قسمت تقاضای اقتصاد متورم می‌شود، در حالی که در قسمت عرضه کل، تغییری حاصل نشده است. این پدیده یعنی فزونی معنی‌دار و ناگهانی تقاضا نسبت به عرضه کل، اولین نیروی محرکه بروز تورم در اقتصاد است. در این الگوی تبیین به غایت ساده و دو بخشی، مشخص می‌شود که چگونه برخورد کوتاه‌نگرانه با مازاد درآمدهای نفتی از یک سو از طریق تورم، به سوءتخصیص منابع و بروز و ظهور اسراف‌ها و اتلاف‌های گسترده منجر می‌شود و اتکاء به واردات مصرفی در اقتصاد ملی دولت را به کانون توزیع رانت تبدیل می‌کند و همزمان، حساسیت‌های دولت در زمینه کارایی هزینه‌ها را به حداقل می‌رساند و دولت از راه‌های منطقی کسب درآمد مانند نظام مالیات‌گیری غافل می‌شود و بی‌ضابطه بر هزینه‌های خود می‌افزاید و حجیم می‌شود.

این ساده‌ترین الگوی تبیینی برای مجموعه پیامدهایی است که فقط از ناحیه اقتصادی، موج گسترده‌ای از آشفتگی‌ها را به نظام ملی تحمیل می‌کند. معمولاً سیاست‌گذاران کوتاه‌نگر و بی‌اعتنا به نظرهای کارشناسی، تورم را یک مشکل در کنار سایر مشکل‌ها در نظر می‌گیرند و به همین سبب، در برابر سیاست‌های تورم‌زا، بسیار سهل‌انگارانه رو به رو می‌شوند و خیلی راحت به آنها تن درمی‌دهند. (همان). بعضی از سیاست‌گذاران فکر می‌کنند که ابرتورم برای رشد اقتصادی خوب است. به این ترتیب این سیاست‌ها ریشه در مشکلات اقتصاد سیاسی جامعه دارد. این مشکلات شامل محدودیت‌های

ناچیز بر سیاستمدارانی است که امکان دنبال کردن سیاست‌هایی را برای خود فراهم می‌کنند تا خود را ثروتمند سازند، محیط‌های سیاسی‌ای که استفاده از سیاست‌های حامی‌پروری و کار قاچاق‌کنی برای حامیان قدرتمند را ممکن و حتی ضروری می‌سازد تا در قدرت بمانند، نهادهای سیاسی‌ای که قادر به فراهم کردن مشوق‌هایی برای سیاستمداران به منظور واداشتن آنان برای سرمایه‌گذاری در کالاهای عمومی به نفع اکثریت مردم نیستند.

این مشکلات و تنگنای اقتصاد سیاسی، یک‌شبه برطرف نمی‌شوند. هر اصلاح اقتصادی باید با این مشکلات و مشوق‌های منحرف و معیوبی که می‌آفرینند، دست‌وپنجه نرم کند. هر چند سیاستمداران استقلال بانک مرکزی در آفریقا یا در دیگر جوامعی که به لحاظ نهادی ضعیف هستند را اجرایی می‌کنند؛ اما اغلب به موفقیت نمی‌انجامد. اصلاح اقتصادی‌ای که به بافت اقتصاد سیاسی اعتنا نکند نیز ممکن است به الگوی الاکلنگی متمایزی با عوجاج‌های جدید در سیاست‌گذاری بیانجامد که برای بی‌اثر ساختن همان سیاست‌هایی پدیدار شده‌اند که اکنون با آن کنار می‌آیند.

اگر یک حزب سیاسی، مجبور شود اعتبار ارزانی به گروه‌های سیاسی قدرتمند بدهد تا حمایت بخرد و در قدرت بماند، استقلال تحمیلی بانک مرکزی، اغلب دیگر ابزارها را برای خریدن همان حمایت تحریک خواهد کرد. این اثر الاکلنگی به آن معنی نیست که اصلاح سیاسی ناممکن است یا همواره غیرمفید است بلکه حاکی از آن است که اصلاح سیاسی، بدون درک اینکه چرا در قدم اول، سیاست‌گذاری‌ها منحرف می‌شوند و چه تنگنای اقتصاد سیاسی‌ای وجود دارد، ممکن است به شکست بیانجامد یا حتی ناکارآمدی‌های بیشتری بیافریند. بنابراین اولین گام در هر فرایند اصلاح سیاسی‌ای، باید درک صحیح از آن چیزی باشد که سبب اجرای سیاست‌گذاری‌های تحریف شده در گام نخست شده است (مومنی، ۱۳۹۹).

در ادامه و در نهایت، می‌توان به سؤال اصلی این پژوهش در سه محور فرهنگ غالب بر نظام سیاست‌گذاری اقتصادی ناشی از یک دولت رانتی (بی‌اعتنایی به علم و ترجیح ملاحظات کوتاه‌نگرانه روزمره)، بحث گروه‌های ذی‌نفع و غیرمولد که منافع‌شان در راستای سیاست‌های غیرمولد و تداوم آنها است، و قادر به تسخیر فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع هستند، و مشوق‌های نادرست سیاستمداران در عرصه نظام سیاسی و اقتصادی، پاسخ داد.

۴. جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

تورم، یک پدیده پیچیده چند بعدی است. به نظر می‌رسد که در اقتصاد ایران، علاوه بر وجه اندیشه‌ای تنگنای ساختاری، سیاسی، اجتماعی، تبعیت سیاست پولی از سیاست‌های مالی، استمرار کسری بودجه، بی‌ثباتی‌های پولی، چه در حوزه پولی و چه در قلمرو کارکرد ضریب فزاینده پولی، مشکل روش‌شناختی و دیدگاه صحیح نسبت به علل آن پدیده نیز به علت‌ها و موانع اضافه شده است و تحلیل‌های نظری و تجربی متداولی که در مورد تورم ارائه می‌شود، بیشتر ماهیت فرافکنانه و سطحی پیدا کرده است.

یکی از مسائلی که اقتصاد ایران در ارتباط با تورم با آن رو به رو است، بحث گرایش نظام

سیاست‌گذاری اقتصادی به اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا و تداوم آن است، مسأله‌ای که در عرصه اقتصاد ایران، پایداری تورم را نتیجه می‌دهد. از جنبه اندیشه‌ای، یکی از مشکلات اساسی اقتصاد ایران از منظر اقتصاد سیاسی این است که پدیده تورم را از دریچه سطح تحلیلی توسعه مورد مطالعه قرار نداده‌ایم. آنچه که هدف این پژوهش بوده، توضیح چرایی گرایش عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی ایران به اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا از منظر اقتصاد سیاسی با تأکید بر نگاه سطح تحلیلی توسعه است. در این پژوهش، سعی شده است با تصحیح دیدگاه نسبت به علل تورم در اقتصاد ایران، به بررسی اینکه چرا اراده سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران، گرایش به اتخاذ سیاست‌های تورم‌زا دارد، بپردازد و با اتکا بر ادبیات اقتصاد سیاسی تورم، آثار تورم را بر شعاع اعتماد و همکاری‌های اجتماعی مبتنی بر اعتماد مورد ارزیابی قرار دهد و تحت سه محور، فرهنگ غالب بر نظام سیاست‌گذاری اقتصادی ناشی از یک دولت رانته (بی‌اعتنایی به علم و ترجیح ملاحظات روزمره)، وجه اندیشه‌ای و منفعتی خاص حاکم بر نظام سیاست‌گذاری و بحث گروه‌های ذی‌نفع و غیرمولد که منافعشان در راستای سیاست‌های غیرمولد و تداوم آنها است، تنگناهای اقتصاد سیاسی و مشوق‌های نادرست سیاستمداران در عرصه نظام سیاسی و اقتصادی، به سؤال اصلی این تحقیق پاسخ داده شده است.

اصولاً برای چنین مشکل ساختاری پیچیده‌ای که در بلندمدت شکل گرفته، تداوم یافته و تقویت شده، هیچ راه‌حل ساده و کوتاه مدتی وجود ندارد. پس پیشاپیش این انتظار را که قرار است تجویز سیاستی‌ای با اثرگذاری گسترده و سریع پیشنهاد شود را باید کنار گذاشت. در درجه اول، ابتدا باید از این تله اندیشه‌ای که در یک ساخت توسعه نیافته رانته، ابزارهای اقتصاد کلان، بهترین راه‌حل جهت رفع تورم است، بیرون بیاوریم و مسأله را از سطح تحلیلی توسعه، مورد بازنگری قرار دهیم.

اقتصاد ایران در درجه اول، از جنبه اندیشه‌ای درگیر یک نگاه نادرست است. دیدگاهی که باعث شده است که مسائل و واقعیت‌های اقتصادی، درست و صحیح دیده نشود و در نتیجه، راه‌حل مناسبی نیز ارائه نگردد. پدیده تورم در اقتصاد ایران، حاصل اندیشه حاکم بر دستگاه اندیشه‌ای و سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری اقتصادی ایران بوده است. پس اولین راه‌حل در لوای رویکرد شناختی با ردگیری آثار اجتماعی اقتصادی سیاسی تورم از جمله «فساد، فقر و نابرابری، رواج بی‌سابقه نمادهای تظاهر به تجمل، بحران خروج سرمایه‌های انسانی و اقتصادی، مشارکت‌زدایی در عرصه اقتصادی ایران، کاهش کارکرد اجتماعی و فرسودگی اجتماعی و در نهایت، تهدید برای همبستگی و امنیت ملی»، تصحیح اندیشه حاکم بر عرصه نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری و ترویج اندیشه‌ای است که از دل آن، توسعه بیرون بیاید.

تغییر اندیشه‌ای در گرو افزایش توانایی‌های یادگیری فردی و تسهیل یادگیری متقابل افراد و نظام تصمیم‌گیری اقتصادی کشور است و حاصل، همان است که افزایش آگاهی‌های فردی و جمعی خوانده می‌شود. از این طریق که مدل‌های ذهنی (نگرش و باورهای) سیاست‌گذاران و جامعه تغییر می‌کند و زمینه ساز تحولات نهادی می‌شود. چنانچه در تناسب با موضوع مقاله صرفاً بر حوزه اقتصاد متمرکز بایم، می‌توان به تحول در نظام آموزش و پژوهش علم اقتصاد و جهت‌دهی آن به سمت

شناسایی و حل مسأله واقعی جامعه ایران، ترویج علم‌باوری در سیاست‌گذاری اقتصادی و تمهید یک برنامه ملی مبارزه پیشگیرانه از فساد و با تکیه بر گسترش و شفاف‌سازی اطلاعات اقتصادی به عنوان راهکارهای اصلی برای افزایش توانایی‌های یادگیری فردی و به گسترش دسترسی جامعه به فضای آزاد و ابزارهای گفت‌وگو و مباحثه، بهبود ظرفیت گفت‌وگوی هدفمند نخبگان اقتصادی و مستندسازی و نشر تجربیات سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران، به عنوان رئوس اصلی جهت‌گیری‌ها برای بهبود ظرفیت یادگیری جمعی در این حوزه تأکید نمود.

هنگامی که پدیده تورم را در ایران مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، به این نتیجه دست می‌یابیم که برای حل این مسأله، صرفاً با دستکاری متغیرهای اقتصادی نمی‌توان جهت حل این پدیده اقدام نمود؛ بلکه با توجه به آثار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پدیده تورم در جامعه، نیاز به یک تحول بنیادی در ساختار نهادی جامعه است، تحولی که هم‌سازه‌های ذهنی و اندیشه‌ای و هم نظام پاداش‌دهی اجتماعی و اقتصادی را در برگیرد. قطعاً چنین تحولی، نیازمند طرح‌ریزی یک برنامه جدی و عملی است، برنامه‌ای که می‌توانیم تحت و لوای تولید محوری و توسعه تولید فناورانه، آن را جای دهیم. به اعتبار مجموعه‌ای از ملاحظات در پدیده تولید، طیف بسیار وسیعی از اطمینان‌ها و تضمین‌ها نیاز است تا فردی برای سرمایه‌گذاری تولیدی انگیزه پیدا کند (مومنی، ۱۳۹۷).

در سطح نظری، مجموعه این ملاحظات ذیل دو عنوان کلی امنیت حقوق مالکیت و سطح هزینه‌های مبادله، مورد بحث قرار می‌گیرد. کیفیت ساختار نهادی از زاویه دیگری نیز تصمیم‌گیری درباره تولید را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یکی از مهم‌ترین این مسائل، فساد مالی است. اگر ساختار نهادی به‌گونه‌ای باشد که هزینه فرصت ارتکاب فساد در آن اندک باشد، گرایش‌های تولیدی از این ناحیه هم قطعاً با چالش رو به رو خواهد شد و حتی در غیاب وضعیت مطلوب از منظر فساد مالی و با فرض موفقیت سیاست‌گذاری در زمینه کنترل فساد، مسأله نظام پاداش‌دهی نیز مطرح است. اگر نظام ملی به‌گونه‌ای تعریف شده باشد که فعالیت‌های رانت‌جویانه، سوداگرانه و تجارت پول، عایدی بیشتری از فعالیت‌های تولیدی داشته باشند، گرایش‌های تولیدی ریشه‌دار در کشور ایجاد نخواهد شد (همان)، ضمن اینکه تولید نیز در بستر این ساختار نهادی تبدیل به محملی برای رانت و رانت‌جویان خواهد شد.

در نهایت، می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که با یک منطق صحیح هدف‌گذاری تورم، نه به عنوان یک قاعده سیاست‌گذاری کوتاه مدت بلکه به عنوان یک چهارچوب سیاست‌گذاری بر محور ارتباط بین سیاست‌گذاری و افق‌های زمانی میان مدت و بلندمدت، با تأکید بر توانایی بانک مرکزی برای حل مسائل کوتاه مدت (بوستانی و همکار، ۱۳۹۴)، می‌توان برنامه‌ای تحت عنوان تولید محوری برپایه کاهش فساد و تحول نظام پاداش‌دهی در کنار تضمین امنیت حقوق مالکیت طرح‌ریزی نمود. در واقع با هدف قراردادن مسأله تولید از دو زاویه تغییر مکانیسم نظام پاداش‌دهی و کنترل فساد از طریق

بازآرایی سازه‌های ذهنی و اندیشه‌ای حاکم بر جامعه بخصوص نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، به سمت ساختار نهادی‌ای حرکت خواهیم کرد که ترویج اندیشه صحیح در عرصه سیاست‌گذاری اولویت باشد، اندیشه‌ای که از دل آن توسعه بیرون بیاید، و چنین برنامه‌ای می‌باید از یک منطق صحیح هدف‌گذاری در عرصه سیاست‌گذاری مدد جوید؛ برنامه‌ای که قطعاً مهم‌ترین نتیجه آن، کاهش سطح عمومی قیمت‌ها خواهد بود.

البته راه‌حل مطرح شده، یک راه حل کلی و بلندمدت برای مهار تورم است، در کنار این برنامه جامع تولید محور بلندمدت، اتخاذ راه‌حل‌های جزئی‌تر و کوتاه‌مدت نیز ضروری است؛ که از جمله این راه‌حل‌ها، می‌توان به پرهیز از شوک درمانی و عدم دستکاری قیمت‌های کلیدی که بستر رانت، فساد، وابستگی و نابرابری است، اصلاح نظام مالیات ستانی از طریق تمرکز بر مالیات ستانی تصاعدی از مناسبت‌های غیرمولد و طراحی نظام مالیات بر مجموع عایدی افراد، پرهیز از سفته‌پروری و اتخاذ همراه با اولویت سیاست‌های اشتغال مولد، ثبات در قوانین و مقررات که درنهایت، اعتماد عمومی نسبت به نظام تصمیم‌گیری را در برخواهد داشت، عدم اتخاذ سیاست‌های ناگهانی، ایجاد توازن بودجه (کاهش هزینه‌های عمومی دولت و هزینه‌های غیرضروری، مکلف نمودن دستگاه‌ها به انضباط مالی، و کاهش ردیف‌های متفرقه در بودجه عمومی)، بهبود ترکیب نقدینگی (تنوع بیشتر در سپرده بانکی، افزایش سهم شبه پول، از بین بردن زمینه‌های فعالیت‌های واسطه‌گری و دلالی، و جلوگیری از گردش بیش از یک بار چک پول‌ها)، و جهت دهی نقدینگی (تخصیص اعتبارات با تأکید بر فعالیت‌های مولد، و تقویت سرمایه‌گذاری)^۲، اشاره کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مؤمنی، ۱۳۸۶؛ ۱۳۹۷؛ ۱۳۹۸

۲. جهانی رابینی و همکاران، ۱۳۸۶

References

- Auty, R. (2012). "Oil and Development in the middle East". Paper prepared for the Annual Brismes Conference, Lancaster University, March 28.
- Arab Mazar Yazdi, A. (2014). "Knowledge, Ideology, Power". Nasim Bidari Monthly, No. 45-46: 212-209 (in Farsi).
- Boostani, R., & Akbarzadeh, A. (2015). "Inflation Targeting Logic". Trend Quarterly, **22(72)**: 155-179 (in Farsi).
- Babaei, F. (2001). *Structural Adjustment-Poverty-Social Anomalies*, Tehran, Kavir (in Farsi).
- Bernan, K.B.S. et al. (1999). *Inflation Targeting: Lesson from the International Experience*, Princeton University press.
- Ball, L. and N.G. Mankiw. (1995). "Relative Price Changes as Aggregate Supply Shocks". Quarterly Journal of Economics, February: 191-194.
- Dayton, J. (2003). *Social Capital, Social Cohesion and Community: A Microeconomic Analysis*, University of Toronto press. Economics, February: 191-194.
- Fukuyama, F. (1997). "Social Capital and the Modern Capitalist Economy Creating a High Trust Workplace". Stern Business Magazine, **4(8)**: 56-71.
- Fazlinejad, S., & Ahmadian, A. (2010). "Rentier Economy in Iran and Ways to Get Out of it". Economic Magazine, Monthly Review of Economic Issues and Policies, No. 11-12: 129-158 (in Farsi).
- Farnaghi, E., Oranous, P., & Tofighi, H. (2014). "Inflation and Uncertainty of Inflation and Production Growth in Iran". Economics and Business Research, **5(7)**: 1-14 (in Farsi).
- Gurji, E., & Eghbali, A. (2011). "Study of Rentier Economy with Emphasis on Commercial-Political Cycles, Theoretical Analysis". Political Science Journal, **6(2)**: 137-154 (in Farsi).
- Gilpin, R. (2017). *Global Political Economy: Understanding the Order of the International Economy*, second edition, Tehran, Tadbir (in Farsi).
- Ghaemina, A.A. (2016). "The Traces of Economic Adjustment Programs in Iran's Economic Policymaking". Yas Strategy, No. 45: 26-46 (in Farsi).
- Hewitt, T., Johnson, H., & Wield, D. (1998). *Industrialization and Development*, Tehran, Allameh Tabatabaei University Publications, first edition (in Farsi).
- Jahani Raieni, P., Miri, A., Taghizadeh, K., Pourhosseini, B., & Ahmand, N. (2007). "Inflation Trends in Recent Years". Economic Journal, No. 75-76: 79-110 (in Farsi).
- Jirvnd, A. (1994). *Economic Development, Collection of Ideas*, Tehran, Sahand printing house, 4th. edition (in Farsi).
- Kaynes, John M. (1920). *The Economic Consequences of Peace*, London: Macmillan Press.
- Kaynes, John M. (1936). *The general theory of Employment, Interest and Money*, John mynard Kaynes.

- Klein, P.G. (1999). *New Institutional Economics*, in: Encyclopedia of Law Economics, Edited by Boudwijn and Gritt de Geest, Edward Elgar.
- Komeijani, A. & Naghdi, Y. (2008). "Investigating the Effects of the Production of Industry, Agriculture and Service Sectors on Inflation in Iran's Economy". *Economic Research and Policy Quarterly*, **16**(45): 59-85 (in Farsi).
- List, F. (2008). *National Economy and World Economy: The Natural System of Political Economy: Similarities and Conflicts*, Publishing Company, First Edition (in Farsi).
- Momeni, F. (1995). *An Autopsy of a Development Program*, Tehran, Tarbiat Modares University, Economic Research Institute, Economics Research Institute, first edition (in Farsi).
- Momeni, F. (2007). *Iran's Economy in the Period of Structural Adjustment*, Tehran, Naqsh and Negar (in Farsi).
- Momeni, F. (2018). *Intertwining of Economic and Social Crises*, Ministry of Interior, V (1): 577-626 (in Farsi).
- Momeni, F., Shakeri, A., Arabmazar, A., & Dokhtshoraki, M. (2019). "Analysis of the Characteristics of Anti-Corruption Policies". *Scientific Journal of Economic Policy*, **11**(21): 103-124 (in Farsi).
- Momeni, F. (2020). *The Frontiers of Development Knowledge*, first edition, Tehran, Nahadgara publications (in Farsi).
- Mirtorabi, S. (2015). "Analysis of Popular Uprisings in the Middle East from the Perspective of the Political Economy of Oil". *International Political Quarterly*, No. 24: 115-160 (in Farsi).
- Montiel, P. (1989). "Empirical Analysis of High-Inflation Episodes, in Argentine, Brazil and Israel". IMF, Vol. 36, No. 3 Sep.: 527-549.
- North, D. (2006). *Institutions, Institutional Changes and Economic Performance*, second edition, Tehran, Management and Planning Organization Scientific Documentation and Consulting Center (in Farsi).
- North, D., Wallis, J.J., & Weingast, B.R. (2017). *Violence and Social Orders, a Conceptual Framework for the Interpretation of Recorded Human History*, translated by Jafar Kheairkhan, Reza Majidzadeh, first edition, Tehran, Rozaneh pub. (in Farsi).
- Nili, M. (1997). *Performance Evaluation of the Economic Adjustment Program*, collection of articles on the economy of Iran, Tehran, Iran's Higher Institute of Management and Planning Research (in Farsi).
- Oxoby, R. (2004). "Cognitive Dissonance, Status, and Growth of the Underclass". *The Economic Journal*, **114**(498): 727-749.
- Rouhani, S. A., & Parhizkar, S. A. (2017). "The Importance of the Dimensions of the Independence of the Banking Supervisor in Iran". *Economic Research and Policy Quarterly*, **V**(25), No. 81: 33-84 (in Farsi).
- Ross, M. (2003). *Natural Resource and Civil War: An Overview*, Department of political science UCIA.

- Smith, A. (1960). *An Inquiry to the Nature and Wealth of Nations*, London: Every Mans Library.
- Sobhani, H., Abohamzeh, D., & Zamani, R. (2019). "Analyzing the Persistence of Inflation from the Perspective of Iran's Political Economy". *Economic Research Quarterly*, Q. 16, No. 31: 41-69 (in Farsi).
- Shakeri, A. (2008). *Macroeconomics; Theory and Policies*, second volume, Tehran, Pars Nevisa Publications, first edition (in Farsi).
- Shakeri, A. (2016). *Introduction to Iran's Economy*, Tehran, Rafe Publications, first edition (in Farsi).
- Sharifzadegan, M. H., & Ghanouni, H. (2017). "Theoretical Analysis and Conceptualization of the Effects of Rentier Government on the Agency and Structure of Society and Urban Economy". *Urban Economy*, V(2), No. 1: 1-18 (in Farsi).
- Shir Ali, E. (2020). "Structural Adjustment Policies, State-Building and Indicators of Economic Distress in Iran". *Iranian Political Sociology Quarterly*, 3(2): 106-131 (in Farsi).
- Toth, I. G. (2011). "Income Distribution, Social Cohesion and Value Structure". *Public Finance Focus*, 26, 254-287.
- Vice President of Strategic Planning and Supervision. (2009). *Economic Report 2007*, Trans Sectoral Areas, V (1), Tehran, Presidency of the Islamic Republic of Iran (in Farsi).
- Woodward, D. (1996). *Economic Adjustment, Debt Crisis and Poverty in Developing Countries*, Tehran, Trading Publishing Company, first edition. (in Farsi).
- Zubiri, H., & Ibrahimi Pourfaez, S. (2014). "Inflation and Reduction of Iran's Social Capital", 19(4): 183-213 (in Farsi).

Investigating the Reasons for the Continuation of Inflationary Policies in Iran from the Perspective of the Analytical Level of Development

Saeedeh Alizadeh¹
Farshad Momeni²

Received: 2022-11-13

Accepted: 2022-12-17

Aims and Introduction:

No economic variable like inflation confronts the society with social, cultural, political and even national security disturbances. Inflation greatly reduces trust in the economic, social and political structure and causes a significant reduction in social control.

Therefore, it is reasonable that in the field of economic and social policies on a global scale, sensitivity is applied to the effects of economic policies on inflation. In looking at the issue of inflation from the level of development, for numerous reasons, no approach will have a high explanatory ability as the approach of political economy. The political economy approach to development is an ultimatum approach that identifies and analyzes the main root of problems by focusing on the final winners and losers of the flawed policy cycles in the economy. The main goal of this research is to explain why the economic policymaking field of Iran's economy tends to adopt inflationary policies from the perspective of political economy with emphasis on the level of development.

Methodology:

In this research, using the analytical approach of the political economy of development, we have looked for the reason for the adoption of inflationary policies and their continuation and strengthening in the Iranian economy during 1989-2019. In this research, using the analytical and descriptive method and official data, an attempt has been made to investigate why the will of economic policymaking in Iran tends to adopt has inflationary policies and to evaluate the effects of inflation on the radius of trust and social cooperation based on trust. This research focuses on cognitive aspect of the causes of inflation in Iran and relies on political economy of inflation.

Findings:

In this research, by correcting the view of the causes of inflation in Iran's economy, it has been tried to investigate why the will of economic policy-making in Iran tends to adopt inflationary policies, And the main question of the research was explained under the three axes of dominant culture of rent, wrong incentives for policy makers and political economy of interest groups.

-
1. Assistant Professor of Economics, Economic Research Institute, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (Corresponding Author), E-mail: saeedeh.alizadeh@modares.ac.ir
 2. Professor of Economics, Faculty of Economics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran, E-mail: farshad.momeni@gmail.com

Disregarding science and preferring everyday considerations, a specific mindset and benefit ruling the policy-making system and the discussion of the beneficial and unproductive groups whose interests are in line with unproductive policies, the bottlenecks of political economy and the wrong incentives of politicians in the field of political and economic are main causes of inflation persistency.

Discussion and Conclusion:

Finally, it can be concluded that with a correct inflation targeting logic, it is possible to design a plan under the title of production-oriented based on the reduction of corruption and the evolution of the reward system, along with ensuring the security of property rights. In fact, with the aim of focusing on the issue of production from two angles, changing the mechanism of the reward system and controlling corruption through reorganizing the mental and thought structures governing the society, especially the policy-making and decision-making system, we may move towards an institutional structure that promotes correct thinking in the policy-making arena. This idea comes out of the heart of that development; such a program definitely needs help from a correct logic of targeting in the policy field. The most important result of such program will definitely be the reduction of the general level of prices.

Keywords: Political economy of inflation, Inflation, Analytical level of development, Production-oriented plan

JEL Classification: E23, E69, O2, O11

